

## وصیت برای وارث

○ جعفر سبحانی

چکیده

نویسنده در این مقاله به شیوه فقه مقارن به بررسی دیدگاه فقیهان شیعه و اهل سنت در باره وصیت برای وارث پرداخته است. او بعد از بیان آرای فقهای هر دو مذهب، به تبیین و نقد دلایل قرآنی و روایی آنها می پردازد. سپس رأی فقیهان شیعه را مبنی بر جواز وصیت برای وارث به مقدار یک سوم مال به دلیل نص آیه وصیت و روایات صحیح از اهل بیت (ع)، معتبر می داند و دیدگاه فقه اهل سنت را در عدم جواز وصیت برای وارث مردود می شمارد و ادعای آنان را در باره نسخ آیه وصیت به آیه ارث و روایات پیامبر اکرم (ص)، به دلیل عدم ارتباط دو آیه به یکدیگر وضعف سندی و دلالتی روایات، رد می کند.

کلیدواژگان: وصیت، ارث، وارث، ثلث مال، ترکه، فقه مقارن، فقه شیعه، فقه اهل سنت.

مذاهب پنج گانه اسلامی اتفاق نظر دارند که وصیت تبرعی فرد، چه در حال بیماری صادر شده باشد و چه در حال صحت، در صورت وجود وارث، فقط به میزان یک سوم مال او نافذ است و بیش از این میزان نیازمند اجازه ورثه است. از نظر برخی از مذاهب، بهتر است که وصیت تمام یک سوم مال فرد را فرا نگیرد.<sup>۱</sup> از نظر امامیه، وصیت تبرعی در ثلث مال در مورد خویشان و غیر خویشان صحیح است و فرقی نمی کند که وصیت شدگان، وارث باشند یا غیر وارث. اما چهار مذهب فقهی دیگر، وصیت تبرعی را فقط برای خویشان غیر وارث جایز دانسته اند، به اعتقاد ایشان برای وارث نمی توان وصیت کرد، خواه به میزان ثلث مال باشد و خواه کمتر یا بیشتر، مگر با اجازه ورثه.

سید مرتضی گفته است:

از جمله مواردی که گمان می رود از احکام خاص فقه امامیه باشد، جواز وصیت برای وارث است و وارث نمی تواند این وصیت را رد کند. برخی از فقهای اهل سنت نیز در این زمینه با امامیه همراهی کرده اند<sup>۲</sup>، ولی غالب آنان خلاف این نظر را دارند.<sup>۳</sup>

شیخ طوسی گفته است:

وصیت کردن برای وارث مثل پسر و پدر و مادر، صحیح است، اما همه فقهای اهل سنت با این نظریه مخالفت کرده و گفته اند که وصیت برای وارث، صحیح نیست.<sup>۴</sup>

خرقی در مغنی گفته است:

---

۱. المغنی، ج ۶، ص ۷۸.  
۲. تصریح به این مطلب را از طرف صاحب تفسیر المنار خواهیم آورد.  
۳. الانتصار، ص ۳۰۸.  
۴. الخلاف، ج ۲، کتاب وصیت، ص ۱.

وصیت کردن برای وارث، صحیح نیست، مگر اینکه ورثه آن را اجازه دهند.

ابن قدامه در شرح مغنی گفته است:

اگر فردی برای یکی از وارثانش وصیتی کند و دیگر ورثه آن را اجازه ندهند، آن وصیت صحیح نیست و علما در این زمینه اختلافی ندارند. ابن المنذر و ابن عبدالبر گفته اند: اهل علم بر این مطلب اجماع دارند و احادیثی در این زمینه از پیامبر (ص) نقل شده است؛ از جمله، ابو امامه روایت کرده: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ فَلَا وَصِيَّةَ لِرِثَةٍ؛ خداوند حق هر حق داری را داده. بنابراین وصیت کردن برای وارث صحیح نیست». این حدیث را ابو داود و ابن ماجه و ترمذی نیز نقل کرده اند.

علاوه بر این، پیامبر (ص) منع می کرد که کسی در حال صحت و تسلط بر مال به برخی از فرزندان چیزی ببخشد و بعضی را بر بعضی دیگر برتری دهد؛ اگر چه امکان تلافی این تبعیض و ایجاد برابری میان آنان در آینده وجود دارد؛ زیرا این کار موجب می شود که تخم دشمنی و حسد میان آنها کاشته شود. پس این کار به طریق اولی در حال مرگ یا بیماری و عدم تسلط بر مال و تعلق حقوق به آن و عدم امکان جبران، ممنوع بوده است. چنین وصیتی اگر انجام گیرد و ورثه آن را اجازه دهند، از نظر اغلب علمای اهل سنت صحیح است.<sup>۵</sup>

بنابراین فقهای اهل سنت، شرط نافذ بودن وصیت را آن دانسته اند که شخص وصیت شده (موصی له) وارث شخص وصیت کننده (موصی) نباشد در صورتی که وارث دیگری داشته که این وصیت را اجازه نمی دهد. در غیر این صورت، اگر

۵. المغنی، ج ۶، ص ۷۹-۸۰.

دیگر ورثه، وصیت را اجازه دهند، وصیت او صحیح است. بنابراین وصیت برای وارث، موقوف بر اجازه دیگر ورثه است؛ زیرا پیامبر (ص) فرموده است:

لا تجوز وصیة لوارث إلا أن یشاء الورثة؛

هیچ وصیتی برای وارث صحیح نیست، مگر آنکه دیگر ورثه بپذیرند.

همچنین در جای دیگر می فرماید:

لا وصیة لوارث إلا أن یجیز الورثة؛

هیچ وصیتی برای وارث صحیح نیست مگر آنکه دیگر ورثه اجازه دهند.

فقه‌های اهل سنت برای تأیید دیدگاه خود، به جای عرضه مسئله بر قرآن، به فلسفه بافی روی آورده و در توجیه نظریه خود گفته‌اند که این کار موجب دشمنی، حسد، تفرقه، نزاع و قطع رحم می‌شود. اما این گونه فلسفه تراشی‌ها، نه کلیت دارد و نه اکثری است. از باب نمونه، اگر مورث کتاب خطی یا چاپی دارد که برای وارث دانشجو مفید است، نه برای دیگری که به تجارت اشتغال دارد، و یا چه بسا کسی که برای او وصیت شده، عاجز و زمین گیر و مستحق باشد. آیا وصیت برای چنین کسانی موجب دشمنی و حسد می‌شود؟

جالب است که قانون مدنی مصر مصوب سال ۱۹۴۶ میلادی با برگزیدن دیدگاه شیعه، وصیت تبرعی را تا ثلث مال پذیرفت، حتی اگر ورثه به آن راضی نباشند. البته قانون مدنی سوریه دیدگاه فقهای اهل سنت را پذیرفته و وصیت را بدون اجازه ورثه، صحیح ندانسته است.

کتاب‌های فقهی اهل سنت، اجازه ورثه را شرط صحت چنین وصیتی می‌دانند و برخی از مذاهب آنان حتی در صورت اجازه ورثه هم چنین وصیتی را باطل می‌دانند، مگر اینکه آنان بخواهند چیزی از خودشان به وصیت شونده بدهند.<sup>۶</sup>

حکمتی که ابن قدامه برای توجیه این نظریه ذکر کرده است، مردود است؛

زیرا با قرآن و اتفاق نظر امامان اهل بیت (ع) سازگار نیست. اگر این توجیه درست باشد، لازمه اش این است که احسان و نیکی کردن بیشتر به برخی از فرزندان و نزدیکان در زمان حیات مورث حرام باشد؛ زیرا این کار نیز موجب ایجاد حسد و دشمنی میان آنها خواهد شد، در حالی که در جواز آن هیچ اختلافی وجود ندارد و روایتی که مبنی بر نهی از چنین کاری نقل شده، بر کراهت حمل می شود، نه بر حرمت؛ زیرا هیچ فقیهی به حرمت این کار فتوا نداده است. در مورد این حکمت، باز سخن خواهیم گفت.

بهرتر است مسئله را بر کتاب و سنت عرضه داریم. از میان آیات قرآن، در جواز وصیت برای وارث، این آیه کفایت می کند:

کتب علیکم إذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین و الاقربین  
 بالمعروف حقاً علی المتقین؛<sup>۷</sup>

فرمان داده شده است که چون مرگ یکی از شما فرارسد، اگر دارای متاع دنیاست، برای پدر و مادر و خویشان، به چیزی شایسته عدل و قدر متعارف، وصیت کند. این کار سزاوار مقام پرهیز کاران است.

مراد از هنگام مرگ، آشکار شدن نشانه های آن از قبیل بیماری و پیری است، نه هنگام مشاهده ملک الموت؛ زیرا این حالت، وصیت را از یاد انسان می برد. همچنین واجب است در مقدار وصیت و کسی که به او وصیت می شود، جانب تعادل رعایت شود. بنابراین اگر کسی دارای اموال فراوانی است و به مقدار یک درهم وصیت کند، به اندازه معروف وصیت نکرده است؛ چنان که وصیت کردن برای اغنیاء نه نیازمندان، غیر معروف است؛ زیرا معروف یعنی عدلی که هرگز ناپسند نیست و در آن اجحاف و ظلمی وجود ندارد.

آیه مزبور در وصیت برای پدر و مادر صراحت دارد و دلیل ذکر این دو،

۷. بقره، آیه ۱۸۰.

اولویت آنها به وصیت است؛ چون وارثی نزدیک تر از پدر و مادر نیست. آن گاه قرآن کریم موضوع را تعمیم می دهد و می فرماید: «والاقربین؛ خویشاوندان» تا همه نزدیکان اعم از وارث و غیر وارث را شامل شود.

این آیه صراحت دارد و نمی توان از آن دست برداشت، مگر با دلیل قطعی دیگری که به همین اندازه محکم باشد.

قائلان به عدم جواز، استدلال به این آیه را به دو وجه پاسخ گفته اند:

### ۱. نسخ آیه وصیت با آیه ارث

آیه وصیت با آیه ارث نسخ شده است؛ زیرا از ابن عباس و حسن روایت شده: وصیت برای پدر و مادر به وسیله سهم الارثی که در سوره نساء<sup>۸</sup> برای آنها تعیین شده نسخ شده، و تنها برای خویشاوندانی که ارث نمی برند، ثابت مانده است. این قول، مذهب شافعی و اکثر علمای مالکی و گروهی از اهل علم است.

برخی دیگر از اهل سنت نسخ شدن آن را انکار کرده و گفته اند: ظاهر آیه عام و معنای آن خاص پدر و مادری است که ارث نمی برند. مانند پدر و مادری که کافر یا عبد هستند. و خویشاوندان غیر وارث است.<sup>۹</sup>

قول اوّل به نسخ جواز وصیت برای پدر و مادر و عدم صحت وصیت برای آنها به طور مطلق، باز می گردد، اعم از اینکه ارث ببرند یا به واسطه کفر یا عبد بودن، ارث نبرند. نیز جواز وصیت برای خویشاوندان را مقید به وارث نبودنشان می داند.

بازگشت قول دوم، به دو تفسیر است: یکی تفسیر جواز وصیت برای پدر و مادر به ممنوع الارث بودن آنها و دیگری تفسیر جواز وصیت برای خویشاوندان به وارث نبودن آنها.

۸. نساء، آیه ۱۱: «ولابویه لكل واحد منهما السدس مما ترك إن كان له ولد...».

۹. الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۲۶۲-۲۶۳.

جصاص در تفسیر آیه وصیت گفته است: آیه وصیت با آیه فرایض، نسخ شده است.

ابن جریر از مجاهد روایت کرده: ارث برای فرزند و وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان بوده، اما این حکم با آیه فرائض نسخ شده است.<sup>۱۰</sup> گروهی دیگر گفته اند: وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندان واجب بوده است. آن گاه این حکم در مورد کسانی که ارث می برند، نسخ شده و به پدر و مادر و خویشاوندانی که ارث نمی برند، اختصاص یافته است.<sup>۱۱</sup>

بنابر قول اول، آیه وصیت حقیقتاً نسخ شده است و بنابر قول دوم آیه مزبور تخصیص خورده؛ زیرا پدر و مادر وارث را خارج ساخته و غیر وارث را باقی گذاشته. اما لازمه وجوب وصیت و باقی بودن خویشاوندان در تحت عموم آیه، این است که وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندانی که وارث نیستند، واجب باشد، که بطلان این ملازمه واضح است.

مانند این سخنان را در کتاب های تفسیری و فقهی اهل سنت می توان یافت که به دو وجه محل اشکال است:

وجه اول: با تحقیق در آثار اهل سنت، دانسته می شود که آنچه آنها را به ادعای نسخ و تخصیص آیه یاد شده واداشته، روایت ابی امامه یا عمرو بن خارجه است که از رسول خدا(ص) در خطبه حجة الوداع شنیده است:

إلا إن الله قد أعطى كل ذي حق حقه فلا وصية لوارث؛<sup>۱۲</sup>

آگاه باشید، خداوند به هر صاحب حقی، حقش را داده است پس هیچ وصیتی برای وارث صحیح نیست.

۱۰. سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۱۹، که به طور مرسل از قتاده نقل شده است.

۱۱. احکام القرآن، ج ۱، ص ۱۶۴.

۱۲. به زودی متن و سند حدیث را نقل خواهیم کرد.

اگر این روایت نبود، به ذهن هیچ فردی خطور نمی کرد که آیه ارث، آیه وصیت را نسخ کرده است؛ زیرا هیچ تنافی و تعارضی بین این دو آیه وجود ندارد تا یکی ناسخ یا مخصص دیگری شود؛ چون منافاتی ندارد که خداوند بر انسان واجب یا مستحب گرداند که برای پدر و مادر و خویشاوندان تا یک سوم مال را وصیت کند و در عین حال مطابق نظام شناخته شده فقهی برای آنها اموالی به ارث بگذارد. ارث در طول وصیت است و تعارضی میان آن دو نیست. علاوه بر این در آیات متعددی تصریح شده که وارثان پس از اخراج دین و وصیت از مال وصیت کننده بقیه مال را به ارث می برند: «من بعد وصیة یوصی بها او دین»<sup>۱۳</sup>.

بنابر این موضوعی برای نسخ یا تخصیص باقی نمی ماند.

قرطبی نیز این نکته را دریافته و گفته است:

اگر این حدیث نبود، جمع بین آیه ارث و آیه وصیت ممکن بود، به این صورت که ورثه با وصیت مورث و چنانچه وصیتی نکرده یا اگر بعد از وصیت هنوز مالی باقی مانده است، با ارث، صاحب اموال او می شوند، اما حدیث یاد شده و اجماع فقها، مانع این جمع است.<sup>۱۴</sup>

اجماعی که قرطبی ادعا کرده، وجود ندارد؛ زیرا امامان اهل بیت (ع) و فقهای امامیه و حتی برخی علمای سلف سنی - چنان که صاحب تفسیر المنار می گوید - بر جواز وصیت اتفاق نظر دارند. در مورد حدیث مذکور هم ضعف آن را بیان خواهیم کرد و بر فرض صحت سند آن، قابل تأویل و حمل بر وصیت مازاد بر یک سوم مال است.

وجه دوم: ادعای نسخ یا تخصیص آیه وصیت به وسیله آیه ارث، منوط به تأخر نزول آیه ارث از آیه وصیت است؛ در حالی که مدعی نسخ یا تخصیص

۱۳. نساء، آیه ۱۱ و ۱۲.

۱۴. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۳.



نمی‌تواند آن را ثابت کند، بلکه لسان آیه وصیت، با توجه به تأکید مستفاد از واژه «کُتِبَ» که نشان از آن دارد که این حکم تکلیف ثابت مؤمنان است، ابا دارد که این حکم، موقت باشد و بیش از یک یا چند ماه دوام نداشته باشد. محمد عبده می‌گوید:

دلیلی وجود ندارد که آیه ارث پس از آیه وصیت نازل شده باشد؛ زیرا سیاق آیه با نسخ منافات دارد؛ چون وقتی خداوند حکمی را برای مردم تشریح می‌کند و می‌داند که این حکم موقت است و به زودی آن را نسخ خواهد کرد، بر آن تأکید نمی‌کند؛ چنان که در آیه وصیت تأکید کرده که این حکم ثابت بر مؤمنان است و هر کس آن را تغییر دهد، دچار عذاب خواهد شد

... ممکن است این دو آیه را جمع کنیم، به این گونه که وصیت در آیه ارث مخصوص غیر وارث است و مراد از خویشاوندان در آیه وصیت، خویشاوندانی باشد که ممنوع الارث اند؛ هر چند که این ممنوعیت به دلیل اختلاف در دین باشد. بر این اساس، اگر کافری، اسلام آورد و به هنگام مرگ، پدر و مادرش کافر باشند، می‌تواند برای به دست آوردن قلوب پدر و مادر خود، برای آنها وصیت کند.<sup>۱۵</sup>

ابتدای کلام شیخ عبده، دارای اتقان است، اما ذیل کلام او که کوشیده با تخصیص جواز وصیت برای والدینی که به سبب قتل، کفر، سرقت و مانند آن ارث نمی‌برند، بین آیه وصیت و آیه ارث جمع کند، سست است؛ زیرا می‌توان پرسید که اگر مراد از پدر و مادر و خویشاوندان در آیه وصیت، ممنوعان از ارث هستند، با توجه به مصادیق اندک آن، این تأکید در آیه ارث چه معنایی دارد؟ آیا این، نوعی تخصیص اکثر نیست که مستهجن است؟ بنابراین چاره‌ای نداریم بپذیریم که آیه عام است و شامل هر پدر و مادر و خویشاوندی می‌شود، چه ممنوع از ارث باشند و چه نباشند.

علمای اهل سنت در مورد وصیت برای پدر و مادر، توجیهی کرده‌اند که این کار موجب ایجاد دشمنی می‌شود، پاسخ این توجیه در آغاز بحث گذشت و در اینجا سخن محمد عبده را در رد آن می‌افزاییم که می‌گوید:

برخی از علمای گذشته، وصیت برای وارث را جایز دانسته‌اند، به این گونه که وصیت کننده هر یک از ورثه را نیازمندتر تشخیص دهد برای او وصیت کند؛ مانند وصیت کننده ثروتمندی که پدرش، مادرش را طلاق داده و مادرش جز فرزندش خویشاوندی ندارد و فرزند می‌بیند که مالی که از ترکه او به مادر می‌رسد برایش کافی نیست یا مانند وصیت برای برخی از فرزندان و یا برادران وصیت کننده - اگر فرزندی ندارد - که از کسب و کار ناتوان باشند. بدون شک خداوند حکیم آگاه و مهربان به بندگان که شریعت را بنابر مصالح مخلوقاتش وضع کرده است، به برابری غنی و فقیر و توانا برکسب و ناتوان از کسب، حکم نخواهد کرد. اگر خداوند احکام عادلانه ارث را براساس تساوی بین طبقات مختلف ارث بنیان نهاده و آنها را در نیازمندی همچون خویشاوندی و نزدیکی به وصیت کننده، مساوی دانسته، پس هیچ اشکالی ندارد که مسئله وصیت را بر مسئله ارث مقدم دارد... و وصیت برای والدین و خویشاوندان را در آیه‌ای دیگر، نسبت به دیگران در اولویت قرار دهد؛ زیرا خداوند سبحان می‌داند احیاناً چه تفاوت‌هایی بین آنها از نظر نیازمندی وجود دارد. خداوند در سوره نساء در ضمن آیات ارث می‌فرماید: «من بعد وصیة یوصی بها او دین» که در این آیه، مسئله وصیت را به صورت مطلق و اجمال آورده، اما در آیه وصیت تفصیل آن را بیان کرده است. ۱۶.

از آنچه گفته شد، روشن گردید که قرآن کریم براساس مصالحی که خود از

هرکس بدانها آگاه تر است به انسان این حق را داده است که برای والدین خود وصیت کند، البته به شرط اینکه وصیت او، از یک سوم مالش بیشتر نباشد و کار معروف (نیکی) به شمار آید. اطلاق سخن خداوند در ذیل آیه ارث این مطلب را تأیید می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید:

و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله من المؤمنين و المهاجرين إلا ان تفعلوا إلى اوليائكم معروفًا كان ذلك في الكتاب مسطوراً؛<sup>۱۷</sup>

خویشاوندان در ارث بردن از یکدیگر، بر همه مؤمنان و حتی مهاجران مقدمند، مگر آنکه در حق برادران ایمانی خود کار نیکی کنید و بخشی از دارایی‌های خود را به سود آنان وصیت کنید. این حکم در کتاب الهی نگاشته شده است.

از ذیل این آیه استفاده می‌شود که احسان کردن به هنگام زنده بودن و وصیت کردن به هنگام مرگ، جایز است<sup>۱۸</sup> و اطلاق آیه، وارث و غیر وارث را شامل می‌شود.

تنها خداوند از مصالح بندگان آگاه است، از این رو، با تنفیذ وصیت، گاه مقداری از ترکه را که از یک سوم مال تجاوز نکند، به برخی ورثه و گاه مقداری از آن را به غیر وارث اختصاص می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

و إذا حضر القسمة اولوا القربى و الیتمی و المساکین فارزقوهم منه و قولوا لهم قولاً معروفاً؛<sup>۱۹</sup>

و هرگاه خویشاوندان متوقفاً که از ارث بهره‌ای ندارند و یتیمان و بینوایان بر

۱۷. احزاب، آیه ۶.

۱۸. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۲۶.

۱۹. نساء، آیه ۸.

سر تقسیم ارث حضور یافتند، شما وارثان چیزی از ارث را به آنان نیز بدهید و به طور پسندیده با آنان سخن بگویید.

مراد از خویشاوندان، برادر متوقفاست که ارث نمی برد و همچنین عمو، دایی، خاله و عمه با اینکه از خویشاوندانی اند که ارث نمی برند، اما ممکن است حسادت آنها برانگیخته شود و از این رو، شایسته است برای ایجاد مودت، بر حسب لیاقتشان، با دادن مقداری از ترکه هر چند به عنوان هبه یا هدیه، مورد دلجویی قرار گیرند.

## ۲. نسخ آیه وصیت با سنت

پیش از این به بررسی نسخ آیه وصیت با آیه ارث پرداختیم. در اینجا به بررسی نسخ این آیه با احادیثی می پردازیم که آنها را صاحبان سنن روایت کرده اند، اما بخاری و مسلم آن را در صحیح خود نیاورده اند.

روایت اول: ترمذی در باب «ما جاء لا وصیة لوارث» می گوید:

علی بن حجر و هناد و هردو از اسماعیل بن عیاش از شرحبیل بن مسلم خولانی از ابی امامة باهلی روایت کرده اند:

سمعت رسول الله يقول في خطبته عام حجة الوداع: إن الله قد أعطى لكل

ذي حق حقه فلا وصية لوارث، الولد للفراش وللماهر الحجر ...؛<sup>۲۰</sup>

در خطبه رسول خدا (ص) در سال حجة الوداع شنیدم که فرمود: خداوند

حق هر صاحب حقی را به او داده است. جایز نیست کسی برای وارث خود

وصیت کند. فرزندی که در خانواده ای متولد می شود متعلق به صاحب

فراش است و شخص زناکار جز سنگ نصیبی ندارد.

روایت دوم: قتیبه از ابو عوانه از قتاده از شهر بن حوشب از عبدالرحمن بن

غنم از عمرو بن خارجه روایت کرده است که:

۲۰. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۳۳، باب ۵ «ما جاء لا وصیة لوارث»، ح ۲۲۲۰.

من زیر شتر پیامبر ایستاده بودم و به قدری نزدیک بودم که آب دهان شتر که نشخوار می کرد بر شانه هایم می ریخت و پیامبر روی شتر سخنانی ایراد کرد، از جمله فرمود:

ان الله اعطى كل ذي حق حقه، ولا وصية لوارث و الولد للفراش وللعاهر الحجر... ۲۱.

### بررسی سند روایت اول و دوم

در سند این احادیث، روایانی وجود دارند که سخنان قابل استناد نیست:

الف) اسماعیل بن عیاش: خطیب بغدادی از یحیی بن معین نقل کرده است که «کتاب روایات اسماعیل بن عیاش از اهل حجاز، گم شده است و در نتیجه آنچه در حافظه اش از آنان نقل می کند، آشفته است.

محمد بن عثمان بن ابی شیبه از علی بن مدینی نقل کرده است که: «روایات اسماعیل بن عیاش از اصحاب شامی خود، مورد اعتماد است، اما برخی از روایاتی که از غیر اهل شام نقل کرده، ضعیف است».

عمر بن علی گفته است: «عبدالرحمن بن مهدی از اسماعیل بن عیاش، حدیث نقل نمی کرد»<sup>۲۲</sup>.

ابن منظور گفته است: مضر بن محمد اسدی از یحیی نقل کرده است که: هرگاه اسماعیل بن عیاش از شامی ها حدیثی نقل کرده، حدیثش درست است، اما هرگاه از حجازی ها و عراقی ها نقل می کرد، هر چه را می خواست به هم می آمیخت.<sup>۲۳</sup>

حافظ جمال الدین مزنی گفته است:

۲۱. همان، ح ۲۲۲۱.

۲۲. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۲۳. مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۷۶.

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: از پدرم در مورد اسماعیل بن عیاش سؤال شد، در جواب گفت: در کتابش از یحیی بن سعید، احادیث صحیحی دیدم، اما در کتاب المصنف او احادیث مضطرب و آشفته ای وجود دارد.

عثمان بن سعید دارمی از دحیم نقل کرده است که: «اسماعیل بن عیاش احادیثی در نهایت صحت از شامی ها نقل می کند؛ اما احادیثی که از اهل مدینه نقل کرده آشفته است».

احمد بن ابی حواری گفته است:

از وکیع شنیدم که می گفت: اسماعیل بن عیاش نزد ما آمد و از من اخباری از اسماعیل بن ابی خالد گرفت و دیدم که آنها را دقیق ضبط نمی کرد.

ابراهیم بن یعقوب جوزجانی می گوید:

چقدر حدیث او شبیه لباس شاپور است که قیمت آن را صد نوشته اند، اما کمتر از ده خریداری می شود.

ابراهیم در ادامه می گوید: «وی بیشتر از هرکس از کذابان روایت می کند».

ابو اسحاق فزاری در مورد وی گفته: «وی مردی است که نمی داند چه از سرش خارج می شود».<sup>۲۴</sup>

ترمذی پس از ذکر حدیث یاد شده از ابو اسحاق فزاری می گوید: «به احادیث اسماعیل بن عیاش، چه از ثقات نقل کرده باشد و چه از غیر ثقات، تمسک نکنید».<sup>۲۵</sup>

ب) شرحبیل بن مسلم خولانی شامی: ابن معین در مورد او گفته: «وی ضعیف است، در زمان ولایت عبدالملک بن مروان ختنه شده است، دیگران او را توثیق کرده اند».<sup>۲۶</sup>

۲۴. تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۷۵-۱۷۸.

۲۵. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۳۳، ح ۲۱۲۰.

۲۶. تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۴۳۱، شماره ۱۷۲۱.

ج) شهر بن حوشب: وی یکی از تابعین است که حدود سال صد هجری در گذشت. نسایی گفته که وی قوی نیست<sup>۲۷</sup> و یحیی بن ابی بکر کرمانی از پدرش نقل کرده: وقتی شهر بن حوشب متولّی بیت المال بود، کیسه ای درهم برای خود برداشت و شاعر در مورد این عمل او چنین سرود:

لقد باع شهر دینه بخریطة فمن یامن القراء بعدك یا شهر<sup>۲۸</sup>

«شهر بن حوشب دینش را به یک کیسه درهم فروخت. پس ای شهر، بعد از تو قاریان قرآن و اهل علم به چه کسی اطمینان کنند؟»

جمال الدین مزّی گفته است: «شبابه بن سوّار از شعبه نقل کرده که: شهر را دیدم و به او اعتنا نکردم». عمرو بن علی می گوید: «یحیی از شهر بن حوشب روایتی نقل نمی کرد». وی همچنین می گوید: «از ابن عون در باره حدیث هلال بن ابی زینب از شهر بن حوشب پرسیدم... در جواب گفت: شهر به چه کار می آید، شعبه او را طعن کرده است».

ابراهیم بن یعقوب جوزجانی گفته است:

احادیث او به احادیث مردم شباهت ندارد. موسی بن هارون گفته: او ضعیف است. علی بن مدینی گفته است: یحیی بن سعید از شهر بن حوشب روایت نقل نمی کرد. یعقوب بن شیبه در مورد شهر بن حوشب گفته است: برخی از راویان، او را طعن کرده اند.<sup>۲۹</sup>

روایت سوم: ابو داود روایت کرده است:

عبدالوہّاب بن نجده از ابن عیاش، از شرحبیل بن مسلم روایت کرده از ابی امامه شنیدم که گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ قَد**

۲۷. الضعفاء والمتروکین، ص ۱۳۴، شماره ۳۱۰.

۲۸. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۸۶، شماره ۵۷۰.

۲۹. تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۵۸۱.

### اعطی کل ذی حق حقه فلا وصیة لوارث؛<sup>۳۰</sup>

خداوند حق هر صاحب حقی را داده است، پس جایز نیست کسی برای وارث خود وصیت کند.

سلسله سند این حدیث نیز مشتمل بر اسماعیل بن عیاش و شرحبیل بن مسلم است که پیش از این در مورد آنها بحث کردیم.

روایت چهارم: نسایی روایت کرده:

قتیبة بن سعید می گوید: ابو عوانه از قتاده از شهر بن حوشب از عبدالرحمن بن غنم از عمرو بن خارجه نقل می کند که: رسول خدا(ص) در طی خطبه ای فرمود: **إن الله قد اعطی کل ذی حق حقه، ولا وصیة لوارث.**<sup>۳۱</sup>

روایت پنجم: اسماعیل بن مسعود از خالد از شعبه از قتاده از شهر بن حوشب از ابن غنم از ابن خارجه چنین نقل می کند:

دیدم رسول خدا روی شتر خود خطبه ای ایراد می کرد و من به قدری نزدیک پیامبر(ص) بودم که آب دهان شتر که نشخوار می کرد، میان شانه هایم ریخت. پیامبر(ص) طی سخنانی فرمود: **ان الله قد قسم لكل انسان قسمة من المیراث، فلا تجوز لوارث وصیة؛**<sup>۳۲</sup>

خداوند برای هر انسانی بخشی از ارث را قرار داده است، پس وصیت کردن برای وارث جایز نیست.

سلسله سند این دو روایت نیز مشتمل بر شهر بن حوشب است که سابقاً از وضعیت او آگاهی یافتیم.

روایت ششم: نسایی نقل می کند:

۳۰. سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۱۴، باب «ما جاء فی الوصیة للوارث»، شماره ۲۸۷۰.

۳۱. سنن نسایی، ج ۳، ص ۲۴۷، باب ابطال الوصیة لوارث.

۳۲. همان.



عتبة بن عبدالله مروزی از عبدالله بن مبارك از اسماعیل بن ابی خالد از قتاده از عمرو بن خارجه نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود: ان الله - عزاسمه - قد اعطى كل ذي حق حقه و لا وصية لوارث. ۳۳

سلسله سند سه حدیث اخیر به عمرو بن خارجه منتهی می شود که هزار در باره او گفته است: جز این حدیث، حدیثی دیگر از او که از پیامبر (ص) نقل کرده باشد، سراغ نداریم.

در سند حدیث ششم نیز قتاده بن دعامة بن قتادة، ابوالخطاب بصری (۶۱- ۱۱۷ هـ) وجود دارد که حنظلة بن ابی سفیان در باره اش گفته است: می دیدم که هرگاه قتاده نزد طاووس می آمد تا سؤالی از او کند، طاووس فرار می کرد. قتاده به قدری بودن متهم بود.

علی بن مدینی می گوید:

به یحیی بن سعید گفتم: عبدالرحمن می گوید: کسی را که در رأس بدعتی است و مردم را به آن می خوانند، رها کن. گفتم: با قتاده چه کار می کنی...؟ سپس یحیی گفت: اگر این قبیل راویان رها شوند، بایستی راویان بسیاری رها شوند.

حاکم در علوم الحدیث گفته است: «قتاده به جز انس از صحابه روایتی ننشیده است. ابو داود گفته است: «قتاده از سی نفر روایت کرده که خود از آنها ننشیده است». ۳۴

روایت هفتم: ابن ماجه در سننش آورده است:

ابوبکر بن ابی شیبه از یزید بن هارون از سعید بن ابی عروه از قتاده از شهر بن حوشب از عبدالرحمن بن غنم از عمرو بن خارجه نقل کرده است:

۳۳. سنن نسایی، ج ۶، ص ۲۰۷، کتاب الوصایا، باب «ابطال الوصية لوارث».

۳۴. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۱۹؛ تهذیب الکمال، ج ۲۳، ص ۵۰۹.

پیامبر روی شترش بود در حالی که شتر نشخوار می کرد و چنان به من نزدیک بود که آب دهانش میان شانه هایم می ریخت. آن گاه طی خطبه ای فرمود: **إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ لِكُلِّ وَاْرَثَ نَصِيْبِهِ مِنَ الْمِرَاثِ، فَلَا يَجُوْزُ لَوَاْرَثِ وَصِيَّةٍ ...**؛<sup>۳۵</sup>  
 خداوند سهم هریک از ورثه را از ارث تقسیم کرده است. پس وصیت کردن برای وارث جایز نیست ...

سند این حدیث نیز مشتمل بر شهر بن حوشب است که در مورد او پیش تر سخن گفتیم.

روایت هشتم: هشام بن عمار از اسماعیل بن عیاش از شرحبیل بن مسلم خولانی نقل کرده است که گفت از ابا امامه باهلی شنیدم که می گفت:

از رسول خدا(ص) در جریان سخنرانی اش در حجة الوداع شنیدم که فرمود: **إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ، فَلَا وَصِيَّةَ لَوَاْرَثِ.**<sup>۳۶</sup>

در سند این حدیث نیز اسماعیل بن عیاش است که پیش تر از او سخن گفتیم.  
 روایت نهم: هشام بن عمار از محمد بن شعیب بن شاپور از عبدالرحمن بن یزید بن جابر از سعید بن ابی سعید از انس بن مالک روایت کرده است که گفت:

من زیر شتر رسول خدا(ص) بودم و آب دهان شتر روی من می ریخت و شنیدم که رسول خدا(ص) فرمود: **إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ إِلَّا لَوَاْصِيَّةَ لَوَاْرَثِ؛**<sup>۳۷</sup>

خداوند حق هر صاحب حقی را داده است. آگاه باشید که وصیت برای وارث صحیح نیست.

در سند این حدیث راویانی وجود دارد که قابل استناد نیستند:

۳۵. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۰۵، کتاب الوصایا، باب «الوصیة لوارث»، حدیث شماره ۲۷۱۲.

۳۶. همان، ح ۲۷۱۳.

۳۷. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۰۵، کتاب الوصایا، باب «لاوصیة لوارث»، ح ۲۷۱۴.

الف) عبدالرحمن بن یزید بن جابر ازدی، ابو عتبه شامی (م ۱۵۳) که فلاس در مورد او گفته است: احادیث او ضعیف هستند... و از اهل کوفه احادیث نادرست نقل کرده است. ۳۸

ب) سعید بن ابی سعید که نام پدرش کیسان المقبری، ابو سعد مدنی (م ۱۲۵ هـ) است: یعقوب بن شیبه در مورد او گفته است: می گویند: «حال او چهار سال قبل از مرگش دگرگون شد و حافظه اش را از دست داد». واقدی و ابن حبان<sup>۳۹</sup> نیز به این مطلب تصریح کرده اند.  
روایت دهم: دار قطنی نقل کرده است:

ابوبکر نیشابوری از یوسف بن سعید از حجاج، از جریج از عطا از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا (ص) فرمود: لا تجوز الوصیه لوارث إلا أن یشاء الورثه؟

وصیت کردن برای وارث جایز نیست، مگر آن که ورثه بخواهند.

در سند این حدیث، عطاء بن ابی مسلم خراسانی (۵۰-۱۳۵ هـ) وجود دارد که دار قطنی و ابوداود در مورد او گفته اند:

«ابن عباس را درك نکرده و او را ندیده است». بخاری، عطاء خراسانی را از جمله ضعیفان شمرده و حدیثی از او نقل نکرده است. ابن حبان در مورد او گفته است: «او حافظه قوی نداشت و خطا می کرد و متوجه نمی شد، در نتیجه استناد به او نادرست است. ۴۰»

بیهقی در مورد او گفته است: «عطا خراسانی، ابن عباس را درك نکرده و او را ندیده است. ابوداود سجستانی و دیگران این سخن را در حق او گفته اند.

۳۸. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۶۶، شماره ۵۸۱.

۳۹. همان، ج ۴، ص ۳۴، شماره ۶۱.

۴۰. همان، ج ۷، ص ۱۹۰، شماره ۳۹۵.

ابوداود از طریق دیگری از عکرمه از ابن عباس نقل حدیث کرده است.<sup>۴۱</sup>  
 روایت یازدهم: علی بن ابراهیم بن عیسی از احمد بن محمد ماسرجسی از  
 عمرو بن زراره از زیاد بن عبدالله از اسماعیل بن مسلم از حسن از عمرو بن خارجه  
 روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود:

لاوصیة لوارث إلا ان یجیز الورثة؛<sup>۴۲</sup>

هیچ وصیتی برای وارث صحیح نیست، مگر با اجازه ورثه.

اگر سند این حدیث صحیح باشد، مضمون آن بر وصیت بیش از یک سوم  
 مال، حمل می شود؛ چنان که خواهد آمد.

روایت دوازدهم: عبیدالله بن عبدالصمد بن مهتدی از محمد بن عمرو بن  
 خالد، از ابیّ از یونس بن راشد، از عطاء خراسانی از عکرمه از ابن عباس روایت  
 کرده است که: رسول خدا (ص) فرمود:

لا یجوز لوارث وصیة الا ان یشاء الورثة؛<sup>۴۳</sup>

یعنی وصیت برای وارث جایز نیست مگر آنکه ورثه بخواهند.

گمان نمی کنم هیچ فقیهی به حدیثی که سندش مشتمل بر ابو عبدالله عکرمه  
 بربری مدنی، مولای ابن عباس باشد، استناد کند. علمای رجال عکرمه را چنین  
 معرفی کرده اند:

ابن لهیعه از ابی الاسود نقل کرده: او کم عقل بود. او حدیث را از دو نفر  
 می شنید و هرگاه از او سؤال می شد، حدیث را از یکی از آن دو نقل می کرد. پس  
 از آن اگر کسی همان حدیث را از او می پرسید، از آن فرد دیگر نقل می کرد. مردم  
 او را دروغ گو می دانستند.

۴۱. السنن الکبری، ج ۶، ص ۲۶۴.

۴۲. سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۵۲، ح ۱۰.

۴۳. سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۵۲، باب الوصایا، ح ۱۱.

یحیی بن معین در مورد او گفته: مالک بن انس از عکرمة یاد نکرده؛ زیرا وی به فرقه صفریه (گروهی از خوارج) گرایش داشته و عطاء گفته: او اباضی مذهب بوده است.

ابو خلف خزاز از یحیی بکاء نقل کرده است که از ابن عمر شنیدم که به نافع می گفت: وای بر تو ای نافع، از خدا بترس و بر من دروغ مبیند؛ همان گونه که عکرمة بر ابن عباس دروغ می بندد و از سعید بن مسیب نقل شده است که به غلامش می گفته: بر من دروغ مبیند؛ همان گونه که عکرمة بر ابن عباس دروغ می بندد و از عطاء خراسانی نقل شده است: به سعید بن مسیب گفتم: عکرمة خیال می کند که رسول خدا (ص) در حال احرام با میمونه ازدواج کرده است. سعید در پاسخ گفت: این خبیث، دروغ گفته است.

سعید بن جبیر گفته است: عکرمة دروغ می گفت.

وهیب بن خالد از یحیی بن سعید انصاری نقل کرده که او کذاب بوده است.

مالک نیز عکرمة را ثقه نمی دانست و می گفت از او حدیثی نقل نکنند.

حنبل بن اسحاق از احمد بن حنبل نقل کرده است: احادیث عکرمة مضطرب

و مورد اختلاف است.

ابن علیہ گفته است: ایوب از او یاد کرده و گفته که وی کم عقل است.

حاکم گفته است: پیشوایان حدیث در گذشته به حدیث او اعتماد می کردند،

اما برخی از متأخران حدیث او را از زمره احادیث صحیح خارج کرده اند.<sup>۴۴</sup>

روایت سیزدهم: احمد بن کامل از عبید بن کثیر از عباد بن یعقوب از نوح بن دراج

از ابان بن تغلب از جعفر بن محمد از پدرش نقل کرده است که رسول خدا (ص) فرمود:

لا وصیة لوارث ولا إقرار بدین؛

رسول خدا (ص) فرمود: وصیت کردن برای وارث و اقرار کردن به بدهی

صحیح نیست.

۴۴. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۴، شماره ۴۷۶.

بررسی سند روایت سیزدهم: در سند این حدیث کسی وجود دارد که اهل سنت به او استناد نمی کنند و او نوح بن دراج (م ۱۸۲ هـ) است. ضمناً این حدیث تحریف شده است؛ زیرا احادیث بسیاری از جعفر بن محمد (ع) نقل شده است که وصیت کردن برای وارث را صحیح دانسته است، مگر در صورتی که از یک سوم مال او تجاوز کند، چون در این صورت به ورثه زیان می رسد. مؤید این مطلب، عبارت ذیل حدیث است: «ولا اقرار بدین»؛ اقرار به بدهی نیز همچون وصیت به بیش از یک سوم مال، در مظنه زیان بر ورثه است.

روایت چهاردهم: روایت دیگر از عمرو بن خارجه است:

احمد بن زیاد از عبدالرحمن بن مرزوق از عبدالوهاب از سعید از قتاده از شهر بن حوشب از عبدالرحمن بن غنم از عمرو بن خارجه روایت کرده است که رسول خدا (ص) در منا برای ما خطبه ای ایراد کرد و طی آن فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ قَسَمَ لِكُلِّ أَنْسَانٍ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ، فَلَا يَجُوزُ لِمَاثِرٍ وَصِيَةٌ إِلَّا مِنَ الثَّلَاثِ؛<sup>۴۵</sup>

خداوند عزوجل سهم هر کسی را از ارث تعیین کرده است، پس وصیت برای وارث جز در یک سوم از مال جایز نیست.

احمد بن زیاد گفته است: «سعید بن مطر از شهر بن حوشب از عمرو بن خارجه از پیامبر (ص) همانند این حدیث را نقل کرده است».<sup>۴۶</sup>

بررسی روایت: در سند این حدیث، شهر بن حوشب وجود دارد و متن حدیث مؤید دیدگاه امامیه است؛ آنجا که می فرماید: «وصیت کردن برای وارث جز در یک سوم مال، جایز نیست».

روایت پانزدهم: دارمی نقل می کند:

۴۵. سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۵۲، باب الوصایا، ح ۱۲.  
 ۴۶. همان، ح ۱۳.

مسلم بن ابراهیم از هشام دستوائی از قتاده از شهر بن حوشب از عبدالرحمن بن غنم از عمرو بن خارجه روایت کرده که گفت: زیر شتر پیامبر (ص) بودم و شتر در حال نشخوار کردن بود و آب دهان او میان شانۀ هایم می ریخت و شنیدم که پیامبر (ص) فرمود: **الا إن الله قد اعطى كل ذي حق حقه فلا يجوز وصية لوارث.** ۴۷

در سند این حدیث، شهر بن حوشب وجود دارد که وجود او برای تضعیف این حدیث کافی است.

شانزدهم (روایات بیهقی): بیهقی روایات گوناگونی را به همین مضمون با سندهای مختلف روایت کرده که خالی از ضعف نیستند.

اولین روایت با توجه به روایت عطا از ابن عباس، مقطوع است، پیشتر گفتیم که عطا خراسانی، ابن عباس را درک نکرده است.

در روایت دوم، عطا از عکرمه و او از ابن عباس نقل می کند که در مورد عکرمه نیز پیشتر سخن گفتیم.

روایت سوم نیز مانند روایت دوم است.

در سند روایت چهارم وی، نام ربیع بن سلیمان دیده می شود که به غفلت شدید توصیف شده است و از شافعی نقل شده است که احادیث وی حجت نیست. بیشتر کتابهای حدیثی را از خاندان بویطی و بعد از مرگ بویطی گرفته است. ۴۸ این روایت مشتمل بر سفیان بن عیینه (م ۱۹۸) نیز هست که محمد بن عبدالله بن عمار در مورد او گفته است:

از یحیی بن سعید شنیدم که می گفت: شاهد باشید که سفیان بن عیینه در سال ۱۹۷ حافظه اش را از دست داد و هرکس در این سال و بعد از آن از او چیزی

۴۷. سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۱۹، باب الوصية للوارث.

۴۸. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۱۳، شماره ۴۷۳.

بشود، ارزشی ندارد. ۴۹

در سند این روایت مجاهد بن جبرمکی که در سال ۱۰۰ هجری در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز به دنیا آمد، وجود دارد که علاوه بر مقطوع بودن روایت، در مورد او گفته شده که: مجاهد در روایاتش تدلیس می کرد؛ بنابراین احادیث معنعن او مفید اتصال سند نیست. ۵۰

روایت پنجم بیهقی مشتمل بر روایانی چون ابن عیاش و شرحبیل بن مسلم است که پیشتر در مورد آنها سخن گفتیم.

روایت ششم وی مشتمل بر شهر بن حوشب است.

روایت هفتم وی به نقل از حماد بن سلمه از قتاده است و این سند یا مقطوع است و یا به قرینه روایت قبلی، به واسطه شهر بن حوشب متصل است.

روایت هشتم مشتمل بر اسماعیل بن مسلم است و این فرد بین دو نفر مردّد است، یکی اسماعیل بن مسلم عبّدی (ابو محمد بصری) و دیگری اسماعیل بن مسلم مکی (ابو اسحاق بصری) که جمال الدین مزّی او را ضعیف دانسته و چنین گفته است: «عمر و بن علی گفت: یحیی و عبدالرحمن از اسماعیل مکی روایت نمی کردند».

ابو طالب گفته است: «به گفته احمد بن حنبل، احادیث اسماعیل بن مسلم مکی نادرست است».

عباس دوری از یحیی بن معین چنین نقل کرده است: «اسماعیل بن مسلم مکی قابل اعتنا نیست».

عثمان بن سعید دارمی و ابو یعلی موصلی نیز این سخن را از یحیی نقل کرده اند.

۴۹. تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۱۹۶.

۵۰. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۴۰، شماره ۶۸.



از علی بن مدینی چنین نقل شده است: «احادیث اسماعیل بن مسلم مکی نوشته نمی شود... در نقل حدیث ضعیف بود... زیاد اشتباه می کرد».

ابو زرعه نیز در مورد اسماعیل بن مسلم مکی گفته است: «او بصری است و در مکه سکنی گزید و احادیثش ضعیف است».

نسایی در مورد او گفته است: «احادیث اسماعیل بن مسلم مکی متروک است». وی در جای دیگر، او را ثقه ندانسته است.<sup>۵۱</sup>

روایت نهم بیهقی مشتمل بر روایانی چون عبدالرحمن بن یزید بن جابر ازدی و سعید بن ابی سعید است که پیشتر در مورد آنها سخن گفتیم.

روایت دهم او مشتمل بر سفیان بن عیینه است که پیشتر در مورد او نیز سخن گفتیم. همچنین در سند این روایت، طاووس بن کیسان یمانی وجود دارد که فردی تابعی است و پیامبر(ص) را درک نکرده و تنها روایاتی را از ابن عباس، نقل کرده است.<sup>۵۲</sup>

روایت هفدهم: حافظ، سعید بن منصور مکی (م ۲۲۷ هـ) در سنن خویش همین حدیث را با سندهای مختلف نقل کرده است:

سند اول، علاوه بر اینکه به واسطه مجاهد، مقطوع است - مشتمل بر سفیان بن عیینه است.

سند دوم به واسطه عمرو بن دینار (متوفاً حدود سال ۱۲۵ هـ) مقطوع است. علاوه بر این، این سند مشتمل بر سفیان بن عیینه است.

در سند سوم نام اسماعیل بن عیاش و شرحبیل بن مسلم دیده می شود.

سند چهارم مشتمل بر شهر بن حوشب است.

سند پنجم روایانی چون سفیان بن عیینه و هشام بن حجر مکی دارد که یحیی

۵۱. تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۹۸، شماره ۴۸۳.

۵۲. سنن بیهقی، ج ۶، ص ۲۶۴-۲۶۵.

بن معین هشام را ضعیف دانسته و از دیگران نیز نقل شده است که هشام به سبب حدیثش، حد زده شد و از ابی داود نقل شده است که مکه محل حد زدن او بود. ۵۳  
روایت هیجدهم: عبدالرزاق بن همام صنعانی (۱۷۶ - ۲۱۱) با سندی که به شهر بن حوشب از عمرو بن خارجه منتهی می شود، روایت کرده است که از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: لا وصیة لوارث. ۵۴  
پیش از این از وضع شهر بن حوشب آگاه شدید.

### بررسی نسخ آیه وصیت با سنت

نسخ آیه وصیت با روایات مذکور از چند جهت اشکال دارد:

۱. قرآن، قطعی السند است و دلالتش صریح می باشد. ظاهر آیه وصیت حاکی از آن است که حکم موجود در این آیه، حکمی ابدی و وظیفه مؤمنان و پرهیزکاران است. با این وصف، آیا صحیح است که چنین حکمی با روایتی که سندش مخدوش است، نسخ گردد یا تخصیص زده شود؟ راویان این احادیث یا مخلط اند، یا از دروغ گویان روایت کرده اند، یا نمی دانند چه از مغزشان خارج می شود، یا ضعیف هستند یا با یک کیسه در هم دین خود را می فروشند، یا کسی را که از او روایت کرده اند، ندیده اند، یا در مکه حد بر آنها جاری شده، یا از خوارج بوده اند به طوری که زبانزد دیگران شده اند. پس اگر آیه ای از قرآن نسخ می شود، باید با آیه ای دیگر از قرآن و یا سنتی قطعی نسخ شود نه روایاتی با این ویژگیها.

۲. چگونه می توان به روایتی اعتماد کرد که در آن ادعا شده که پیامبر (ص) در حضور جمع بسیاری که تاریخ به جز در واقعه غدیر نمونه آن را نقل نکرده، خطبه ای ایراد کرد و فرمود: وصیت کردن برای وارث صحیح نیست، در حالی که هیچ یک از صحابه به جز یک بادیه نشین - مثل عمرو بن خارجه که روایتی را جز

۵۳. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۲، شماره ۷۴.

۵۴. المصنف، ج ۹، ص ۷۰، شماره ۱۶۳۷۶.

همین روایت از رسول خدا(ص) نشنیده است<sup>۵۵</sup> - و یا فردی دیگر - مثل ابی امامه باهلی - آن را نشنیده باشد؟ این نحوه نقل روایت موجب اطمینان به وجود اشکال سندی و دلالتی در آن است .

۳ . بر فرض که این حدیث قابل استناد باشد، نمی تواند با روایات متواتری که از امامان اهل بیت(ع) مبنی بر جواز وصیت کردن برای وارث نقل شده، برابری کند . محمد بن مسلم، یکی از فقهای قرن دوم هجری و از شاگردان امام باقر(ع) می گوید:

سألت أبا جعفر عن الوصية للوارث، فقال: تجوز. ثم تلا هذه الآية: إن ترك خيراً الوصية للوالدين والأقربين؛<sup>۵۶</sup>

از امام باقر(ع) در مورد وصیت کردن برای وارث سؤال کردم، در پاسخ فرمود: جایز است . آن گاه این آیه را تلاوت کرد: اگر فردی که مرگش فرارسیده، دارای متاع دنیاست، برای پدر و مادر و خویشان وصیت کند .

ابوبصیر مرادی، شیخ شیعیان، در عصر امام صادق(ع) می گوید: از امام صادق(ع) در مورد وصیت کردن برای وارث سؤال کردم، فرمود: جایز است .<sup>۵۷</sup>

۴ . تعارض بین کتاب و سنت فرع بر این است که نتوان بین آنها جمع دلالتی کرد؛ زیرا بسیار محتمل است که رسول خدا(ص) قیدی در کلامش آورده باشد، اما راوی یا آن را نشنیده و یا از نقل آن غفلت ورزیده و یا نقل کرده، ولی به دست ما نرسیده است و آن قید - مثلاً - این باشد که: وصیت کردن برای وارث در صورتی که بیشتر از یک سوم مال باشد، صحیح نیست . همچنان که این حدیث، از طرق شیعه

۵۵ . الاصابه، ج ۲، ص ۵۲۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۵۹۹؛ الثقات، ج ۳، ص ۲۷۱ .

۵۶ . وسائل الشیعه، ج ۱۳، باب ۱۵ از ابواب احکام الوصایا، ح ۲ . در این باب ۱۳ حدیث وجود دارد که تصریح بر صحت وصیت برای وارث دارند .

۵۷ . همان، ح ۳ .

و اهل سنت، با این قید هم وارد شده است. پیشتر گفتیم که دارقطنی این حدیث را از پیامبر با این قید نقل کرده است.<sup>۵۸</sup> از طریق شیعه هم نقل شده که آن حضرت در خطبه حجة الوداع فرمود:

أيها الناس إن الله قد قسم لكل وارث نصيبه من الميراث ولا تجوز لوارث بأكثر من الثلث؛<sup>۵۹</sup>

ای مردم، خداوند نصیب هر فرد را از ارث معین کرده است و وصیت کردن برای وارث به بیش از یک سوم مال جایز نیست.

با توجه به این ایرادات، هیچ اطمینانی به روایت یاد شده به صورتی که در کتابهای حدیثی اهل سنت آمده، نیست.

علاوه بر این، اسلام دین فطرت است و پایان بخش رسالت همه پیامبران است، چگونه باب وصیت برای وارث را می بندد؛ در حالی که گاه چنین وصیتی ضرورت دارد، بدون آنکه توأم با ظلم شود و یا دشمنی و حسادتی را برانگیزد، مانند مواردی که وارث، کودک یا بیمار یا نیازمند باشد.

منشأ حکم به عدم جواز وصیت برای وارث نزد اهل سنت، روایاتی است که ضعف سند و دلالت آنها روشن شد. اما استدلال شگفت دیگری نیز بر این حکم شده به این مضمون که اموال وصیت کننده به هنگام مرگ، از آن ورثه است؛ بنابراین وصیت او در مورد مالی که ورثه از طریق ارث مالکش شده اند، باطل است؛ زیرا رسول خدا(ص) فرمود:

إن دماءكم و أموالكم و أعراضكم عليكم حرام؛

همانا خون و اموال و آبروی شما بر یکدیگر محترم است.

بنابراین ورثه نمی توانند چیزی را که باطل است، اجازه دهند اما اگر دوست

۵۸. به روایت چهاردهم رجوع شود که در آن آمده است: فلا يجوز لوارث وصية إلا من الثلث.

۵۹. تحف العقول، ص ۳۴.

داشته باشند که وصیت را به اختیار خود از مالشان تنفیذ کنند، می توانند این کار را انجام دهند و در این صورت می توانند برای هرکس که بخواهند، سهمی قرار دهند. این استدلال بی وجه است؛ زیرا چه دلیلی وجود دارد که اموال وصیت کننده به هنگام مرگ از آن ورثه است و بنابراین وصیت او در مورد مالی که ورثه با ارث مالکش شده اند، باطل است؟ اگر دلیل این مطلب همان روایتی است که می گوید: «لا وصیة لوارث»، پیشتر با ضعف آن روایت آشنا شدیم و گفتیم که این روایت اولاً، نمی تواند با آیه قرآن برابری کند و ثانیاً، امکان جمع بین آیه قرآن و این روایت وجود دارد.

اما اگر دلیل آن، کلام رسول خدا(ص) در باره حرمت خون و اموال و آبرو است، همچنان که از ذیل استدلال مزبور استفاده می شود، این دلیل هم مردود است؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که مال وصیت شده از آن ورثه باشد و از ورثه به وصیت شونده منتقل شود، بلکه ظاهر آیه ارث این است که آنچه از ترکه به وارث منتقل می شود، غیر از بدهی مورث و مواردی است که وصیت کرده است. بر این اساس، مقدار بدهی مورث و آنچه بدان وصیت کرده، به ورثه منتقل نمی شود، تا از آن طریق به وصیت شونده منتقل شود، بلکه آنچه به ورثه منتقل می شود، از ابتدا محدود به غیر از موارد بدهی و وصایای مورث است. آیه بر این حقیقت دلالت دارد:

فَلَكُمْ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يَوْصِيَنَّ بِهَا أَوْ دِينَ ... فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تَوْصَوْنَ بِهَا أَوْ دِينَ؛<sup>۶۰</sup>

پس برای شما یک چهارم ترکه همسرانتان خواهد بود، پس از خارج کردن حق وصیت و بدهی که به دارایی آنها تعلق گرفته است. برای همسرانتان یک هشتم از ترکه شما خواهد بود، پس از ادای حق وصیت و بدهی شما.

مجموع این نکات، فقهای مذاهب اسلامی را به بررسی ریشه ای این مسئله فرا می خواند، باشد که به فضل خدا، موارد اختلاف به اتفاق تبدیل شود.